

۱. اهمیت زندگی اجتماعی

بی‌شک انسان برای رسیدن به کمال، سعادت و دستیابی به آرامش و آسایش، چاره‌ای جز پذیرش و انتخاب زندگی گروهی و همیاری با هم‌نوعان خود ندارد. امروزه زندگی اجتماعی برای آدمی از چنان اهمیتی برخوردار است که زندگی انفرادی و بدون ارتباط با دیگر هم‌نوعان، نوعی مجازات به شمار می‌آید. از این رو، زندان انفرادی را یکی از شیوه‌های جلوگیری از وقوع جرم دانسته و برخی بر وجود آن تأکید دارند. در عین حال، بر خطرات طولانی شدن زندان انفرادی هشدار داده‌اند؛ زیرا براساس تحقیقی که از زندان‌های غالب کشورهای اروپایی به عمل آمده، ثابت گردیده که مدت زندانی بودن یک فرد به صورت انفرادی، باید محدود باشد و گرنه بیماری‌های روانی و جسمی در او پیدا شده و در نهایت، به تعداد مجرمین و بیماران اضافه می‌گردد.^۱

دورکیم نیز معتقد است: اگر از آدمی آنچه را که در پرتو زندگانی اجتماعی نصیبش گردیده، بازستانند، به درجه حیوانات و جانوران تنزل خواهد یافت.^۲ نکته قابل تأمل در این زمینه، این است که علی‌رغم تأکید فراوان اندیشمندان دینی و غیردینی و همچنین آموزه‌ها و متون دینی، بر زندگی گروهی و فواید فراوان حیات جمعی، چرا برخی روایات و نیز در ادبیات انسان را به زندگی فردی تشویق می‌کنند. مثل روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «وحدة الانسان خیر»؛ تنهایی انسان بهتر است، و یا در ادبیات شعری آمده است: «دلا خو کن به تنهایی، که از تنها بلا خیزد».

راز این ترغیب‌ها را باید در جامعه و گروهی که انسان در آن به سر می‌برد، جست‌وجو کرد؛ زیرا هرچند انسان برای رسیدن به سعادت مادی و معنوی خود چاره‌ای جز گزینش و پذیرش زندگی گروهی ندارد، اما این حقیقت را هم نباید از نظر دور داشت که هر اجتماع انسانی توان مهیا کردن سعادت بشر را ندارد؛ زیرا جامعه منحرف و جمعیت کجرو، نه تنها سعادت بخش نبوده و زمینه به کمال رسیدن را مهیا نمی‌کند، بلکه خود بستر مناسبی است که ریشه حیات فردی آدمی را خشکانده و راه رسیدن به سعادت و کمال انسانی را مسدود می‌کند. این حقیقت را در حدیث نبوی می‌توان مشاهده کرد، آنجا که حضرت می‌فرماید: تنهایی انسان بهتر از همنشینی با بداخلاقان و کجروان است.^۳

بدین ترتیب، زندگی در جامعه‌ای مفید و مناسب است که در آن کجروی نبوده و رفیق بد نباشد تا بر جان و جهان زند و صد البته وجود چنین جامعه‌ای که در آن هیچ‌گونه انحرافی نباشد، در حد آرمان است و واقعیت خارجی ندارد؛ چرا که دانشمندان علوم اجتماعی انحراف و کجروی را همزاد با زندگی اجتماعی انسان و پدیده‌های طبیعی در اجتماع‌های انسانی برمی‌شمارند. در عین حال، معتقدند که این

بررسی نقش خانواده در کاهش انحرافات اجتماعی

شمس الله مریجی*

چکیده

بشر از زمانی که زندگی گروهی را برگزید، همواره با مشکل ناهمنوایی و رفتارهای انحرافی برخی از هم‌نوعان خود روبرو بوده و همواره در شناسایی علت پدیداری آن و راه حل و یا گریز از آن، تلاش کرده است. در این میان، در همه اعصار جهل و نادانی اصلی‌ترین علت ناهنجاری‌های اجتماعی شناخته شده و اندیشمندان بر آگاهی بخشی از طریق جامعه‌پذیری و فرهنگ‌پذیری در این زمینه تأکید داشته‌اند. البته شیوه فرهنگ‌پذیری را در آگاهی بخشی مطمئن‌تر و کارسازتر دانسته‌اند.

این مقاله، نقش بی‌بدیل خانواده را در حل و یا کاهش معضل انحرافات و کجروی اجتماعی بررسی می‌کند. پس از بهره‌گیری از تحقیقات به عمل آمده محققان و آموزه‌های دینی، نشان داده است که خانواده تنها عاملی است که در کاهش انحرافات اجتماعی نقش برجسته و انکارناپذیری دارد. می‌توان با بهره‌گیری از شیوه صحیح و تایید شده دینی، رفتار فرزندان را مطابق ارزش‌های حاکم شکل داد و یا در اثر سوء تدبیر و سخت‌گیری و یا سهل‌انگاری در روش تربیت، راه انحراف و کجروی رفتاری و ناهمنوایی را توسط فرزندان در جامعه هموار ساخت.

کلیدواژه‌ها: زندگی اجتماعی، انحرافات، جامعه‌پذیری، فرهنگ‌پذیری، خانواده.

پدیده، هیچ گونه شباهتی با سایر پدیده‌های اجتماعی ندارد؛ زیرا وجود و رواج آن در جامعه مغل همه ایده‌های مربوط به اخلاق و سیاست اجتماعی بوده و زیانباری و سایر خطرهای تهدید کننده‌اش، آن را وحشت آفرین ساخته است.^۴

۲. کجروی چرا؟

در اینکه انحراف و کجروی چیست و چگونه باید آن را تعریف کرد، بحث‌های فراوانی صورت گرفته و تعاریف متعددی از آن ارائه شده است. این امر نشان دهنده مشکلاتی است که در مسیر شناخت انحراف و کجروی قرار دارد. اما بیش از هر چیز، تبیین و چرایی پدیداری این پدیده اجتماعی دغدغه اصلی اندیشمندان اجتماعی بوده و تلاش‌های فراوانی برای کشف علت و عوامل آن نموده‌اند.

آنچه که بیش از همه در این زمینه، مورد توجه کاوش‌گران اجتماعی قرار گرفته، سه عامل زیستی، روانی و اجتماعی است: برخی با تأکید بر ویژگی‌های زیستی و تیپ‌شناسی و تقسیمات جسمانی، درصد علت یابی انحراف و رفتار انحرافی برآمدند، عده‌ای نیز با رهبری فروید و شاگردانش تلاش نمودند با تکیه بر سنجه‌های روانی و تقسیم‌بندی شخصیت افراد، به تبیین کجروی بپردازند تا مسئله را با تبیینی علی حل نمایند. البته گروهی از جامعه‌شناسان به جای مقصر دانستن فرد و کاوش در عوامل زیستی و روانی، برای شناخت علت اصلی انحراف، به سراغ جامعه رفته و به جای فرد، جامعه را مقصر دانسته و با تبیین ساختاری تلاش موفق‌تری نسبت به دو گروه دیگر داشته‌اند. به ویژه آن دسته از محققانی که بر جامعه‌پذیری و امثال آن تأکید دارند. اما این گروه نیز اراده و اختیار خدادادی افراد را، که نقش کلیدی در تکوین و رشد آدمی دارد، نادیده گرفته‌اند. این غفلت موجب اختلال و نقصان تبیین‌های جامعه شناختی شده است؛ زیرا عوامل اجتماعی نیز همانند عوامل زیستی و روانی، چنان توانمند نیستند که بتوانند افعال اختیاری انسان را، که شکل دهنده شخصیت او هستند، تحت الشعاع قرار دهند.

به اعتقاد نگارنده کتاب **جامعه و تاریخ در قرآن**، عوامل فیزیکی، زیستی، روانی و اجتماعی، هرگز تعیین کننده افعال اختیاری بشر نیستند، بلکه فقط زمینه‌ساز گزینش و اختیار او می‌باشند. بی‌شک، میزان استفاده افراد بشر از این نعمت خدا داده، مانند سایر نعمت‌ها یکسان نیست. کسانی هستند که با عدم اعمال این نیرو، به تدریج موجبات ضعف و فتور آن را فراهم می‌آورند. کسانی دیگر نیز با به کارگیری مستمر و صحیح، آن چنان آن را قوی و نیرومند می‌سازند که می‌تواند در برابر سایر عوامل و مقتضیات بایستد. ایشان در ادامه اهمیت عامل اختیار را آن‌چنان می‌داند که شخصیت را «تألیفی از خلق و خواها، معتقدات، عادات و ملکاتی که بر اثر افعال اختیاری آدمی حاصل می‌آیند» تعریف می‌کند.^۵

بر این اساس، در فرآیند تبیین و شناخت علت کجروی و انحرافات اجتماعی، نباید از اراده و اختیار آدمی غافل ماند؛ زیرا غفلت از این حقیقت، نه تنها تبیین علمی درست مسئله را دچار اختلال می‌کند، بلکه پیامدهای اجتماعی نادرستی را در پی خواهد داشت. از جمله حذف مجازات‌های موثر، که موجب کاهش جرم و کجروی می‌شود. به عنوان نمونه، حذف اعدام و قوانین تنبیهی در جامعه مدرن غرب، حاصل تحقیقاتی است که در آن محققان نقش مهم اراده و اختیار در انسان را نادیده گرفته و بیش از هر چیزی، زمینه‌های بروز جرم را، که همان عوامل فیزیکی، روانی و اجتماعی است، مورد توجه و کانون تبیین خود قرار دادند.^۶

به تعبیر دورکیم، جوامع مدرن و صنعتی با تکیه بر تحقیقات به عمل آمده، قوانین حقوقی ترمیمی را جایگزین قوانین حقوق تنبیهی نموده‌اند.^۷ فرد مجرم را به مثابه فرد بیماری گرفته‌اند که با قوانین حقوق ترمیمی، باید او را اصلاح و مداوا نمود، همچون عضو بیماری که با استفاده از داروی گیاهی یا شیمیایی معالجه می‌گردد.

۲-۱. ریشه ناهنجارها، جهل و نادانی

از منظر دینی، برای یافتن علت اصلی انحراف و رفتار انحرافی، باید به سراغ خود انسان، اراده و اختیار او رفت. نباید کانون توجه خود را معطوف عوامل فیزیکی، روانی و اجتماعی نمود. این حقیقت را می‌توان در قرآن کریم به خوبی ملاحظه نمود؛ آنجا که مجرمان در روز جزا و در پیشگاه الهی، به هنگام محاسبه اعمال انحرافی خود، جامعه آلوده را عامل ارتکاب جرم خود دانسته‌اند، می‌گویند: «کُنَّا مُسْتَضْعِفِينَ فِي الْأَرْضِ» (نساء: ۹۷). در پاسخ به این مجرمان گفته می‌شود «ارض الله واسع» (نساء: ۹۷)، کنایه از این که می‌توانستید از آن جامعه و جمع، دوری گزینید و به جای دیگری کوچ کنید. چنانچه ملاحظه می‌شود، خداوند در پاسخ نفرمود: چنین نیست؛ یعنی زمینه‌ساز بودن جامعه آلوده را انکار نکرد، بلکه ناتوان نبودن انسان را در برابر آن مورد سؤال قرار داد؛ یعنی آلودگی جامعه و جمع، بدان حد نیست که اراده و اختیار آدمی را از او سلب کند.

بر اساس این حقیقت، که معلمان اخلاق و مروجان ارزش‌ها مایوس نگردیده و به رغم وجود زمینه‌های انحراف، امید به هدایت و پرورش شخصیت افراد را از دست ندادند و در این زمینه فعالیت می‌کنند. توفیقات فراوانی را نیز در طول تاریخ زندگی اجتماعی انسان داشته‌اند. همان‌گونه که مخاطبان آنان نیز نمی‌توانند با توجه به این حقیقت یاد شده، عدم التزام و پذیرش ارزش‌های الهی را به جبر روانی، زیستی و اجتماعی ارجاع داده، خود را تبرئه نمایند.

۲-۲. عدم آگاهی؛ مشکل امید

اگر گفته شود یکی از علت‌های اصلی نادیده گرفتن ارزش‌ها و مبتلا شدن به رفتار انحرافی، ناآشنایی و عدم آگاهی است، سخن گزافی نیست. نادانی و جهل خود منشأ بروز بسیاری از معضلات اجتماعی و مشکلات انسانی است. بی‌تردید، اگر فرد منحرف از توان و استعداد خود در رسیدن به کمال انسانی آگاه باشد و بداند که ارزش‌های حاکم در جامعه، به ویژه ارزش‌های الهی و معنوی، می‌توانند همچون چراغی هدایت‌گر، وی را در نیل به اهداف والای انسانی و خواست‌های مادی و معنوی‌اش کمک کنند، احتمال روی‌گردانی وی از آن چراغ هدایت بسیار اندک خواهد بود. این حقیقتی است که آیات و روایات آن‌را تأیید می‌کنند. به عنوان نمونه، آیه «اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون» (اعراف: ۱۷۹)، به زیبایی بیان می‌کند که علت سقوط انسان و افتادن وی در ورطه حیوانیت و حتی پایین‌تر از آن، ناشی از جهل و غفلت اوست.

حضرت علی علیه السلام نیز عامل اصلی ارتکاب رفتار انحرافی را جهل دانسته، می‌فرماید: «ظلمت نفسی و تجرأت بجهلی»^۸ ستم به خود نموده و در مقابل خدای متعال جسارت کردم به خاطر نادانی و جهل. امام سجاده علیه السلام نیز در **صحیفه سجادیه**، به خدا عرض می‌کند: «انا الذی بجهله عصاک»؛ من به خاطر جهل و نادانی‌ام، نسبت به خدا جسارت و گناه نمودم.

در داستان حضرت یوسف علیه السلام نیز، در مقابل زنی که همه مقدمات تحریک قوه شهوانی را فراهم نمود، تنها به نور برهان الهی توانست از آن مهلکه نجات یافته و با بهره‌گیری از نور ارزش‌های خدایی‌اش، از غلتیدن در انحراف برهد: «لقد همت به و هم بها لولا أن رءا برهان ربه» (یوسف: ۲۴) حکما و دانشمندان نیز بر این واقعیت اشاره کردند. **سقراط** (۳۹۹-۴۷۰ قبل از میلاد) بر این باور بود که انحراف اساساً ثمره عدم شناخت و آگاهی بوده و تنها راه‌حل آن، نیز آگاهی بخشی است. وی در این باره می‌گوید: «ما نبیستی با تبهکار با خشونت رفتار کنیم، بلکه باید به آنها بیاموزیم که به چه ترتیب از ارتکاب بزه خودداری نمایند؛ زیرا جنایت ثمره نادانی و جهل است. تعداد بی‌شماری از افراد که نتوانسته‌اند معرفتی کسب کنند، مرتکب جرم می‌شوند»^۹

حکیم **ابونصر فارابی**، دانشمند اسلامی نیز علت اساسی ناهنجاری را عدم شناخت دانسته، می‌نویسد:

اگر انسان سعادت را نشناخت و یا دانست و آن را غایت مشتاق الیه خود قرار نداد و بلکه چیز دیگری را جز آن غایت قرار داد و به واسطه قوت نزوعیه به آن و به کمک حواس و متخیله وصول به آن ممکن گردد، استنباط کرد و سپس به واسطه آلات قوه نزوعیه آن‌گونه افعال را انجام داد. در این صورت، همه افعال انسان شر و نازیبا (ناهنجار) خواهد بود.^{۱۰}

به این ترتیب، یکی از عواملی که نقش اساسی در بروز انحراف دارد، عدم شناخت و آگاهی است. سایر عوامل در مرحله بعد هستند. در اهمیت این عامل کافی است که خدای سبحان، نه تنها قوه عاقله و رسول باطنی به بشر هدیه داد، بلکه یک‌صد و بیست و چهار هزار پیامبر و نبی فرستاد تا انسان‌ها را از جهل و نادانی نجات داده و راه رسیدن به کمال و سعادت را با چراغی به نام ارزش‌ها، هموار سازند. در عین حال، بشر کمتر توانسته از هدایت انبیا بهره گرفته و همچنان در ناآگاهی بسر برد و با تأسف بر این نادانی خود اصرار دارد.

۳. فرهنگ‌پذیری

حال که جهل و نادانی ریشه ارتکاب بسیاری از ناهنجاری‌های اجتماعی است، چه باید کرد؟ در پاسخ به این پرسش، می‌توان گفت: موثرترین شیوه در حل معضل نادانی و جهل، آگاهی بخشی است. این امر به اعتقاد جامعه شناسان، به دو صورت ممکن است: فرهنگ‌پذیری و جامعه‌پذیری؛ یعنی دو شیوه‌ای که مهندسان اجتماعی جامعه بر آن تأکید دارند؛ زیرا انسان لزوماً در جامعه پرورش یافته و هیچ‌گاه از جامعه و زندگی جمعی فاصله نمی‌گیرد.

جامعه‌پذیری^{۱۱} فرایندی است که به انسان راه‌های زندگی کردن در جامعه را می‌آموزد. به عبارت دیگر، جامعه‌پذیری فرایندی است که فرد را صرفاً با هنجارهای اجتماعی هماهنگ می‌سازد. این جریان به دو صورت پیش می‌رود: گاهی گروه و هنجارها و الزامات گروهی عمداً به جامعه‌پذیر کردن فرد می‌پردازد. گاهی نیز زندگی گروهی خود به خود، فرد را جامعه‌پذیر می‌گرداند.^{۱۲}

اما فرهنگ‌پذیری^{۱۳} جریانی است که فرد را عمیقاً و از جهات فراوان با فرهنگ جامعه همانند می‌کند. برخلاف جامعه‌پذیری که صرفاً فرد را با هنجارهای اجتماعی هماهنگ می‌کند. البته اگر جریان جامعه‌پذیری عمیقاً صورت گیرد و تداوم داشته باشد، افراد جامعه از مشابهت‌های فراوان برخوردار خواهند شد و با یکدیگر از لحاظ ارزشی و هنجاری همانند می‌گردند. به طوری که اعضای جدید جامعه در این جریان، کم‌کم در زندگی مشترک جامعه خود سهیم می‌شوند، راه و رسم آن را می‌آموزند، و زمینه فرهنگ‌پذیری در آنها فراهم می‌شود.^{۱۴} چنین افرادی را می‌توان با فرهنگ و ارزش‌های حاکم همانند نمود.

۳-۱. تفاوت فرهنگ‌پذیری و جامعه‌پذیری

آنچه که فرهنگ‌پذیری را از جامعه‌پذیری متمایز می‌سازد، این است که در اولی، فرد همانند جامعه و

دلار خسارت مالی بر مؤسسات خصوصی و دولتی وارد شد. سر مطلب این بود که در این مدتی که برق قطع شده بود، چشم قانون بسته شد. هیچ گونه ثبت و ضبطی نتوانست جرم صورت گرفته را کنترل کند.^{۱۰} این گزارش، به خوبی نشان می‌دهد که جامعه‌پذیری، نه تنها دوام و استمرار ندارد، بلکه نمی‌تواند، امنیت اجتماعی و روانی را نیز ضمانت کند. این در حالی است که فرهنگ‌پذیری به دنبال خود امنیت روانی و آرامش اجتماعی را، که خواست همه افراد جامعه است، تضمین کند.

۳-۲. فرهنگ‌پذیری مورد تأکید دینی

بی‌شک هدف از خلقت انسان، رشد و تکامل این موجود پر رمز و راز بوده است. البته این موجود و مخلوق بی‌بدیل الهی، برای رسیدن به مقصد و مقصود، نیاز به تعلیم و راهنمایی سرمدی دارد. از این رو، خالق حکیم و مهربان برای محقق شدن این مهم، انبیا را مبعوث نموده و خود نیز به این نکته در آیه مبارکه «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (جمعه: ۲) اشاره فرموده است.

فرهنگ دینی و ارزش‌های وحیانی، مواد درسی، پیامبران بود که از جانب خدا بر بشر عرضه داشته و آنان را از طریق این مواد درسی، تحت تعلیم خود قرار دادند تا در پرتو نورانیت این ارزش‌ها و فرهنگ ناب، بشر راه رسیدن به کمال را پی گرفته و در ساحل نجات به آرامش واقعی برسد. حال باید پرسید: انبیای الهی در روش تعلیم خود، کدام یک از دو شیوه فرهنگ‌پذیری و جامعه‌پذیری را به کار گرفته‌اند و بر پایه کدام شیوه، رسالت خود را به اتمام رساندند؟

آنچه که در مورد پیامبر اکرم ﷺ می‌توان گفت: این است که آن حضرت، هر دو شیوه را به خوبی اجرا کردند. این امر را می‌توان پس از هجرت آن حضرت به مدینه، به خوبی مشاهده کرد. پیامبر اکرم ﷺ شیوه جامعه‌پذیری را بیشتر در برابر اقوامی چون یهود و نصاری در دستور کار حکومتی خود قرار دادند، به این معنا که آنها هر چند مجبور به پذیرش دین اسلام نبودند و اجازه داشتند در صورت عدم دشمنی و کارشکنی، به کیش خود معتقد باشند، اما در زندگی اجتماعی و حضور در جامعه اسلامی، موظف به رعایت هنجارهای حاکم بودند. مثل این‌که حق نداشتند در منظر دیگران شراب بنوشند و یا هنجارهای کیش خود را به کار گیرند و مطابق آن رفتار نمایند.

اما شیوه پیامبر اکرم ﷺ در تعلیم مسلمانان و متدینان به دین اسلام، فرهنگ‌پذیری بود؛ یعنی پیامبر اکرم ﷺ تأکید فراوانی بر ایمان داشت، نه اسلام که صرفاً کلمه «لا اله الا الله» بر زبان جاری کنند، و آموزه‌های وحیانی در اعماق وجودشان رخنه نکند و بدان ملتزم نباشد، پیامبر اکرم ﷺ تلاش می‌کرد تا

ارزش‌های حاکم بر آن شده و در دومی، فرد تنها خود را با ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی هماهنگ می‌کند. به عبارت دیگر، در فرهنگ‌پذیری شخص علاوه بر یادگیری فرهنگ و ارزش‌ها و هنجارهای حاکم در جامعه، اعتقاد قلبی و التزام عملی به آن پیدا می‌کند. اما در فرایند جامعه‌پذیری، شخص از باب «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو»، خود را با جمع و هنجارهای موجود در میان جمع هماهنگ می‌کند. نه اینکه التزام و اعتقاد قلبی به آنها داشته باشد. در حالی که، در فرهنگ‌پذیری بود و نبود جمع، حضور و غیاب آنها، تفاوتی ندارد؛ زیرا فرد عمیقاً به آن هنجارها اعتقاد پیدا کرده است. در نظر بگیرد موتورسواری که فرهنگ‌پذیر شده باشد، اگر در ساعت دوازده شب به چهار راهی برسد و با چراغ قرمز مواجه شود، توقف خواهد کرد تا چراغ راهنما سبز گردد. هر چند هیچ اتومبیلی در چهار راه نباشد و دوربین مدار بسته پلیس راهنمایی هم نصب نشده باشد. اما اگر فردی تنها جامعه‌پذیر شده باشد، در ساعت پر تردد هم با چراغ قرمز برخورد کند، در صورتی که پلیس و دوربین مداربسته نباشد از چراغ قرمز عبور خواهد کرد. هر چند ماشین و وسایط نقلیه دیگری که حق تقدم دارند، در میان چهار راه وجود داشته باشد.

علت این تفاوت، این است که شخص اول اعتقاد پیدا کرده که چراغ، هشدار است که تخلف از آن، فرد را در معرض خطر قرار خواهد گرفت. از این رو، بدان ملتزم بوده و در برابر آن متوقف می‌شود. اما در مورد شخص دوم، چون این‌گونه اعتقادی وجود ندارد؛ خود را با هنجار جمع همانند نکرده و خواست و میل خود را از صافی جامعه عبور نداده و در صورت فرصت، امیال خود را مقدم می‌کند و در صورت عدم حضور پلیس و دوربین، در برابر هشدار عکس‌العمل نشان نداده و خواست خود را، که عبور از خیابان است، برآورده می‌سازد.

به این ترتیب، معلوم می‌شود که فرهنگ‌پذیری برای جامعه و افراد آن بسیار مفیدتر از جامعه‌پذیری است؛ زیرا اولاً، در فرهنگ‌پذیری، هدف، که همانندی فرد با هنجارهای اجتماعی است، استحکام و استمرار بیشتری وجود دارد و به آسانی از میان نخواهد رفت؛ زیرا اعتقاد و التزام آن را پشتیبانی می‌کنند. به خلاف جامعه‌پذیری، که هماهنگی با هنجارها توسط فرد جامعه‌پذیر متزلزل و غیرمستمر بوده و زود از میان می‌رود. ثانیاً، در فرهنگ‌پذیری نیاز به حضور پلیس و نصب دوربین، یعنی کنترل رسمی نیست. اما در جامعه‌پذیری نیاز به وجود چشم قانون، یعنی حضور پلیس و دستگاه امنیتی و کنترل رسمی است. در صورت عدم وجود کنترل رسمی، که ضمانت اجرایی قواعد و قوانین را بر عهده دارند، جامعه و افراد در آن، در معرض خطر قرار خواهند داشت. ویلیام جی بنت در گزارشی می‌نویسد: «روزی در نیویورک به مدت ۲۵ دقیقه برق شهر قطع شد. در این مدت، ده‌ها قتل و هزاران

دارد. مادامی که در میان آنان بسر می‌برد، احساس امنیت و آرامش می‌کند. بالأخره، خانواده را نسبت به خود دلسوز و مهربان می‌بیند.

در معارف اسلامی و بر اساس تأکیدات متون دینی، خانواده نخستین و شاید بی‌بدیل‌ترین عامل فرهنگ‌پذیر کردن فرزندان است. ایشان اگر در این امر کوتاهی کنند و رسالت خویش کامل نکنند، مورد مؤاخذه و سرزنش قرار خواهند گرفت. در حدیثی از رسول خدا ﷺ آمده است: «وای به حال بچه‌های آخرالزمان از جانب والدینشان. پرسیدند: والدین مشرک؟ حضرت فرمود: نه والدین مؤمنی که واجبات را به فرزندان خود تعلیم نمی‌دهند.»^{۱۶} روشن است که تعلیم در اسلام برای پیروان دینی به شیوه فرهنگ‌پذیری مورد تأکید قرار گرفته است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز به فرزند گرامی خود می‌فرماید: «دل طفل چون زمین آماده است. هر چه در آن نهاده شود می‌پذیرد. من به تربیت تو قبل از اینکه دلت سخت شود و ذهنت مشغول گردد، اقدام کردم.»^{۱۷}

حال که خانواده نقش اصلی در فرهنگ‌پذیری فرزندان دارد، باید دید چگونه باید این امر مهم را به انجام برساند. به اعتقاد اندیشمندان تربیتی، خانواده، برای آنکه بتواند در فرایند فرهنگ‌پذیر کردن فرزندان موفق باشد، باید مراحل ذیل را رعایت کند:

انفس دینی

اصولاً مهم‌ترین مرحله تربیت، ایجاد نگرش است. به اعتقاد روان‌شناسان، پنجاه درصد موفقیت در این کار، نگرش مثبت است. برخی نیز بر این باورند که نگرش مثبت، هشتاد درصد مؤثر است. در اینجا والدین باید برای گرایش فرزندان خود به سوی دین و ارزش‌های الهی در محیط خانه و خانواده که خاستگاه تکوین و رشد و تحول شخصیت آنان است، برنامه‌ای ویژه تدارک ببینند و آنان را در دنیای امروزی که با انواع تبلیغات رنگارنگ مواجه و در معرض هزاران آسیب قرار دارند، واکسینه نمایند؟ متأسفانه فراوان دیده می‌شود که والدین به هنگام ادای فریضه نماز، فرزندان را از بازی کردن و یا سخن گفتن منع می‌کنند! و یا پدری برای قرائت قرآن بر سر کودک بازی گوش خود داد می‌زند و او را مورد بی‌مهری قرار می‌دهد، بدون اینکه او را از اسرار زیبای نماز و طراوت تلاوت بهره‌مند کند، ناخواسته در ذهن فرزند دل‌بندش، موج منفی نسبت به ارزش‌های الهی و فرائض دینی مثل نماز و قرآن ایجاد می‌کند. در حالی که باید هنگام ادای فریضه نماز و قرائت قرآن، زیباترین و شیرین‌ترین لحظه در محیط خانه باشد تا فرزندان در کنار والدین از قرائت قرآن لذت ببرند.

این امر زمانی محقق می‌شود که برای فرزند، ارزش لازم قائل شده و با موقعیت‌شناسی، او را در

پیروان خود را اهل ایمان نماید. ایمان در جامعه‌شناسی، همان فرهنگ‌پذیری است.

آیه مبارکه «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِن قُودُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (حجرات: ۱۴) به این حقیقت اشاره دارد که هم و غم رسول خدا ﷺ، تعلیم ارزش‌های الهی به نحوی بود که در اعماق وجود مؤمنان رسوخ کند. این روش مورد تأکید دین و انبیای الهی در طول تاریخ بوده است. پیامبران الهی همواره تلاش می‌کردند تا جامعه بشری در صلح و امنیت بوده، خلق و خوی انسانی و الهی در جامعه رخ نمایان کند. این مهم جز از طریق فرهنگ‌پذیری میسر نیست.

آیه «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى» (علق: ۱۴)، و نیز آیه «وَإِنْ تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ» (بقره: ۲۸۴)، بیانگر کنترل درونی و غیررسمی است، یعنی افراد باید به گونه‌ای تربیت شوند که نیازی به کنترل رسمی نداشته باشند. این امر در پرتو فرهنگ‌پذیری محقق می‌شود. در فرایند جامعه‌پذیری، شخص نیاز به کنترل رسمی دارد و نمی‌توان بدون پلیس و دستگاه حقوقی، او را در جامعه رها کرد؛ زیرا در این صورت، هم به جان خود لطمه خواهد زد و هم جامعه را در معرض خطر قرار خواهد داد. در حالی که در فرهنگ‌پذیری فرد نیازی به کنترل‌های بیرونی ندارد. چنین فردی حتی فکر گناه هم نخواهد کرد. چون معتقد است که در قیامت باید پاسخگو باشد. این روشی است که می‌تواند جامعه را از خطری انسانی واکسینه کند و بهداشت روانی و امنیت اجتماعی را به ارمغان آورد.

۳-۳. نقش خانواده در فرهنگ‌پذیری

بحث در پیش‌گیری از انحراف است. گذشت که علت اساسی ارتکاب جرم و رفتار انحرافی، عدم آگاهی بشر است. برای حل این معضل، شیوه مؤثری است به نام فرهنگ‌پذیری که با تحقق آن، می‌توان جامعه امن و انسان‌های هم‌نوا و بهنجار داشت. اما اینکه خانواده، یعنی پدر، مادر، برادران و خواهران، خویشاوندان پدری و مادری، چه نقشی در فرهنگ‌پذیری و در حقیقت، پیش‌گیری از انحراف دارند، موضوع اصلی بحث این نوشتار است.

بی‌شک خانواده دارای نقش بی‌بدیلی در فرهنگ‌پذیر کردن فرزندان دارد. هیچ‌یک از عوامل اجتماعی دیگر، در جامعه، اعم از مدرسه، گروه‌ها، محافل مذهبی و علمی و رسانه‌ها، به اندازه خانواده در این زمینه مؤثر نیستند؛ زیرا کودک نخستین دوران زندگی، که صد البته مهم‌ترین دورانی هم است که شخصیت او شکل می‌گیرد، را در محیط گرم و صمیمی خانواده می‌گذراند. او بیش و پیش از هر جای دیگر، در معرض ارزش‌ها و الگوهای رفتاری خانواده قرار دارد. از این رو، کودک زمان بیشتری را با این گروه خود وی به سر می‌برد. به علاوه، کودک بیش از هر کس دیگری به خانواده خود اطمینان و اعتماد

ایجاد نشاط سهیم کنیم و بدین وسیله اگر زمانی که به قصد اقامه نماز به مسجد می‌رویم فرزند خود را به همراهی ترغیب و با تهیه هدیه‌ای هرچند کوچک، او را به این امر تشویق کنیم و در فرزند گرایش مثبت نسبت به دین و ارزش‌ها ایجاد کنیم. پس از گرایش، راه تعلیم و آموزش لطایف ارزش‌های الهی را برای او هموار سازیم، کودک خود را برای مرحله بعدی، که عادت به انجام تکالیف و وظایف دینی است، مهیا کنیم.^{۱۸}

عادت دینی

اساساً دوران قبل از بلوغ، یعنی دورانی که فرزندان از دو ویژگی آرامش و تأثیرپذیری برخوردارند، دوران مهمی است؛ زیرا عادت‌ها در این دوران به وجود می‌آیند. اما غالباً خانواده‌ها توجه لازم و کافی به این دوره نداشته و به آن اهمیت نمی‌دهند و اغلب این تصور را دارند که تحمیل کردن درست نیست، و گمان می‌کنند که باید فرزندان را آزاد بگذارند تا خود آنان تصمیم به انجام فرائض بگیرند. گاه برای درستی این گمان، به حدیث معروف از پیامبر اکرم ﷺ که می‌فرماید: «کودک را تا هفت سالگی باید آزاد گذاشت و او را امیر باید دانست»، استشهاده می‌کنند. غافل از این‌که، امیر حق ندارد، هر امر غیرمعقولی را طلب کند. حکمران زمانی حکمش مطاع است که فرمان حکیمانه و درستی صادر نماید.

اما این حقیقت را نباید از نظر دور داشت که وادار کردن فرزندان به انجام برخی رفتارها، که آن را باور دارند، اما بازی‌گوشی کرده و یا در انجام آن تنبلی و سستی به خود راه داده و از انجام آن سر باز زده و یا ترک می‌کنند، نه تنها موجب تحمیل نخواهد بود، بلکه از سستی و کاهلی آنان جلوگیری می‌کند. برای مثال، فرزندی که اصل دین را پذیرفته و نسبت به فرائض آن مثل نماز گرایش دارد، اما در مواردی سهل‌انگاری نموده و مقید به انجام آن نیست، در این صورت، وادار کردن فرزند نه تنها ناپسند نیست، بلکه در متون دینی و روایات ائمه معصومین ﷺ نیز سفارش شده است که فرزندان خود را به انجام آن وادار کنید تا عادت نماید. در خصوص نماز، روایات فراوانی وجود دارد که باید فرزندان خود را به انجام آن وادار کنید تا عادت نماید. با توجه به مستند بودن این روایات و وضوح دلالت آن، معلوم می‌شود که اگر این گونه امور پیامد منفی در پی می‌داشت، چنین دستوراتی از ائمه معصومین ﷺ صادر نمی‌شد.^{۱۹}

معرفت دینی

کودکان از سن دوازده سالگی به بعد، وارد مرحله انتزاعی یا رشد تجربی می‌شوند؛ یعنی بدون دیدن اشیا، توانایی آن را دارند که درباره آن فکر و استدلال کرده و آنها را بپذیرند. دوران معرفت دینی، که

تقریباً هم زمان با دوران بلوغ است، دوران جستجو و کاوش و سؤالات گوناگون است.^{۲۰} برای مثال، این‌که چرا باید نماز بخوانیم؟ چگونه خدای یگانه در همه جا حضور دارد؟ و ده‌ها پرسش دینی دیگر. در این دوران، والدین باید ابتدا زمینه پرسش‌های دینی را برای فرزندان فراهم نموده و سپس، به آنها پاسخ دهند. در حالی که متأسفانه غالب والدین، به ویژه در آخر زمان، که پیامبر اکرم ﷺ آن را پیش‌بینی کرده‌اند، در اثر جهل و یا عدم توجه، نه تنها زمینه لازم را مهیا نمی‌کنند، بلکه گاه در مقابل پرسش‌های فرزند، واکنش نامناسب نشان داده و در مواردی، موضوع مورد سؤال را به صورت تابو در آورده و فرزند را از نزدیک شدن به آن برحذر می‌دارند.

متأسفانه بسیاری از والدین به دلیل عجز از پاسخگویی و یا ناتوانی و جهل در خصوص پرسش‌های دینی فرزندان خود، آنان را با دین و آموزه‌های دینی بیگانه کرده و با رفتارهای ناشایست خود، موجب دوری فرزندان خویش از دین می‌شوند.

در حالی که، این مرحله بسیار حساس و دقیق است؛ زیرا در مرحله معرفت دینی است که باید تلفیق دین و دانش برای فرزندان صورت گیرد تا تصور نکنند که راه دین و دانش از هم جداست. آنچه که دین می‌گوید با دانش منافات دارد، به گونه‌ای تربیت شود که وقتی به دوران جوانی رسید و وارد جامعه علمی و دانشگاهی شد، از اظهار تدین و تقید به فرائض دینی شرمند نباشد. این نتیجه همان تفکری است که دین و دانش را از هم تفکیک کرده و یکی را مخالف دیگری می‌داند. در حالی که هیچ منافاتی بین آن دو نیست؛ چه اینکه علم خود ابزاری است برای کشف دین و دستورالعمل‌های الهی.^{۲۱}

البته باید توجه داشت که در مرحله انس دینی، حالت تلقین در کودک پررنگ است و در مرحله عادت دینی، حالت تقلید وجود دارد. اما در مرحله معرفت دینی، در فرزندان و کودکان، که نوجوانی خود را تجربه می‌کنند، حالت الگوپذیری بیش از هر چیزی حکمفرماست. از این رو، باید برای فرزندان الگوهای مثبت و دین‌دار معرفی کرد؛ زیرا ارایه الگو به فرزندان، اسوه و سرمشق‌های قابل دسترسی را به آنان می‌شناساند، و این امر عامل تحرک انسان‌هاست، عامل پیشگیری از انحرافات است، عامل تغییر در گرایش‌هاست و بالاخره، عامل حقانیت مکتب است.^{۲۲}

شاکله دینی

شاکله دینی این است که اگر کسی معرفت دینی پیدا کند، دین وارد زندگی او شده و بینش او نیز بینش دینی می‌گردد. در نتیجه، تلاش می‌کند در همه ابعاد زندگی، دین را سرلوحه کار خود قرار دهد. همه تلاش او این خواهد بود که رفتاری مطابق با ارزش‌های الهی داشته باشد. در این مرحله، فرد هرگز

خود و خواسته‌های نفسانی خود را بر ارزش‌های دینی مقدم نخواهد کرد، بلکه حتی جان خود را فدای ارزش‌های دینی می‌کند.

مسلم مجاشه، رزمنده‌ای تحت فرماندهی امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده، در جنگ جمل کنار حضرتش حضور داشت. وی نمونه‌ای گویا و برجسته از شکل گرفتن شاکله دینی است. این رزمنده لشکر علی علیه السلام آن هنگامی که حضرت فرمود: آیا کسی در بین شما حضار است که قرآن به دست گیرد و دشمن را به قرآن فراخواند؟ البته این را نیز بدانید که هر کسی چنین کند، دشمن او را قطعه قطعه خواهد کرد و به زندگی‌اش خاتمه خواهد داد. مسلم جلو رفت و گفت: یا علی! من آماده هستم. حضرت فرمود: دست تو را قطع می‌کنند و بدنت را قطعه قطعه خواهند کرد. عرض کرد: آماده‌ام. سپس، قرآن را به دست گرفت و بر فرازی قرار گرفت و رو به دشمنان کرد و گفت: من شما را به قرآن، این کتاب خدا فرا می‌خوانم. هنوز کلام او به اتمام نرسیده بود که دشمن از پشت یک دستش را با شمشیر قطع کرد. مسلم قرآن را به دست دیگرش گرفت و فریاد زد. دشمن دست دیگرش را قطع کرد. آنگاه مسلم قرآن را به زیر چانه گرفت. دشمن با شمشیر آن قدر بر پیکرش ضربه زد که قطعه قطعه شد.^{۲۳}

در تاریخ دفاع مقدس در ایران اسلامی، در این زمینه مصادیق فراوانی به چشم می‌خورد که در این عصر تاریک و انانیت نفس و حکومت‌های سکولاری و اومانیستی، چشم تاریخ را منور کرد. افرادی چون شهید حسین فهمیده، که با قرار گرفتن زیر تانک به زیبایی نشان دادند که اگر ارزش‌های دینی و فرهنگ اسلامی شاکله دینی فرد را شکل دهد، چگونه آهن سرد تانک و گلوله داغ توپ را به سخریه می‌گیرد و جهانیان را به تحسین و می‌دارد.

روشن است که اگر پدران و مادران به مصداق حدیث «کونوا دعاة الناس بغير السنتکم» دین را، و البته با رفتار و کردار خود به فرزندان خود بیاموزند، شاهد جامعه‌ای خواهیم بود که افراد آن به راحتی از ارزش‌های الهی چشم نمی‌پوشانند. طبیعی است که باید در این راه هزینه کرد. اگر والدین حاضر نباشند در راه حفظ دین و ارزش‌های دینی و اجرای فرامین الهی هزینه پرداخت کنند، فرزندان حاضر نمی‌شوند تمام وجود و هستی مادی و معنوی خود را در راه دین هزینه کنند. صد البته، هزینه فقط مادی نیست، تحمل سختی‌ها و از خود گذشتن‌ها نیز بخشی از هزینه‌های لازم در راه احیای دین است.

خودجوشی دینی

این مرحله زمانی است که فرد بر اثر آموزش و تربیت دینی، هرگز حاضر نیست لحظه‌ای از وقت خود را بیهوده سپری کند و یا فرصت‌سوزی کند. وی در هر زمان و مکانی رسالت و وظیفه دینی خود را به

خوبی انجام می‌دهد.^{۲۴} خواه مورد تمسخر دیگران قرار گیرد یا نه؛ برای او تفاوتی ندارد که در محیط دینی و اسلامی باشد و یا در بلاد کفر باشد، به هنگام نماز و عبادت دست از عبودیت و بندگی خدا بر نمی‌دارد، در برلین آلمان، شخصی ایرانی را که از کارکنان صدا و سیمای آلمان بود، مشاهده کردم. وی هیچ‌گاه از انجام فرائض غافل نبود، به هنگام ظهر نمازش ترک نمی‌شد. این در حالی بود که تولیدات سیمای آلمان، نه تنها دینی نیست، بلکه غالباً ضد دین، به ویژه ضد دین اسلام است.

در واقع این مرحله، مرحله تکامل دینی است. البته بسیار اندک کسانی که توفیق رسیدن به این مرحله را دارند. اما اندک بودن افرادی که به مرحله خودجوشی دینی می‌رسند، نمی‌تواند ناممکن بودن این مرحله را بیان کند. امروزه با انواع حیل‌هایی مواجه هستیم تا دین و دینداری در جوامع حتی جوامع اسلامی کم‌رنگ شود. مهم این است که خانواده‌ها همت کنند و با بهره‌گیری از ارزش‌های ناب شیعه و برگرفتن از سفره تربیت علوی، هم خود و هم فرزندان خود را در برابر دام‌های رنگارنگ و خطرناک اومانیست‌ها و لائیس‌ها و اکسینه کنند.

هر چند این واقعیت را نمی‌توان کتمان کرد که غالب افراد جامعه اسلامی، به مرحله چهارم و پنجم کمتر نائل می‌آیند، به ویژه مرحله پنجم، مرحله‌ای است که نیاز به برنامه‌ریزی دقیق و سخت توسط متولیان دین و فرهنگ اسلامی دارد. حوزه‌های علمیه و سازمان‌های فرهنگی کشور باید در این راه پیشگام باشند و خانواده‌ها را در این زمینه کمک کنند.

۴. شیوه‌های والدین در فرهنگ‌پذیری

بی‌شک والدین نسبت به همه فرزندان خود باسویه تلاش دارند و همه همت خود را برای بهتر زیستن فرزندان خود صرف می‌کنند. خانواده‌ای به زغم خود بهترین شیوه را در هدایت فرزندان خود در پیش گرفته است. به ویژه خانواده‌های متدین و مذهبی گمان می‌کنند که وظیفه و رسالت دینی خود را در این زمینه به احسن وجه انجام می‌دهند. اما واقعیت چنین شهادت نمی‌دهد. مطالعات جامعه‌شناختی و روانشناختی نشان می‌دهد که به طور کلی، سه نوع روش و شیوه در میان خانواده‌ها رواج دارد:

دیانابومرنید با تحقیقاتی که در این زمینه انجام داده است، خانواده‌ها را به سه دسته، سخت‌گیر، سهل‌گیر و مقتدر تقسیم نموده است. وی براساس این طبقه‌بندی معتقد است: سه نوع شیوه تربیتی متفاوت در خانواده‌ها وجود دارد که هر یک، آثار مختلفی در شکل‌گیری شخصیت و رشد و تربیت اجتماعی، عاطفی، هیجانی، عقلانی و... فرزندان دارد.^{۲۵}

هر چند این پژوهش با توجه به محیط اجتماعی غربی‌ها صورت گرفته است، اما با توجه به

شباهت اصل روش‌ها و شیوه‌ها در میان خانواده جوامع اسلامی، به ویژه ایران، می‌توان از این مطالعه میدانی استفاده کرد. پیامدهایی را که هر کدام از شیوه‌ها به دنبال دارند، قابلیت تعمیم داشته و می‌تواند مورد استفاده این تحقیق قرار گیرد.

۱-۴- شیوه سخت‌گیرانه خانواده‌ها

بعضی خانواده‌های مذهبی، گمان می‌کنند که باید سرسختانه بر امور فرزندان دخالت داشت تا آنان را متأثر نموده و مقید به انجام قوانین و دستورات دینی نمود. در خانواده‌های سخت‌گیر، اساساً بر قدرت والدین بیش از اندازه تأکید می‌شود. این نوع خانواده، تابع اصول دیکتاتوری است؛ بدین معنا که یک نفر، حاکم بر رفتار دیگران است. این فرد غالباً پدر و گاهی مادر در غیاب پدر نقش او را بر عهده گرفته و در موضوعاتی که به وی واگذار شده، اعمال نظر کرده و به کنترل رفتار فرزندان می‌پردازد.

در چنین خانواده‌ای تنها دیکتاتور تصمیم می‌گیرد و هدف را تعیین می‌کند، راه را نشان می‌دهد، وظیفه افراد را مشخص می‌سازد و امور زندگی را ترتیب می‌دهد و همه باید به دل خواه و مطابق میل او رفتار کنند. فقط او حق اظهار نظر دارد و دستورش بدون چون و چرا باید از سوی دیگران اجرا گردد. تنها اوست که مصالح خانواده و فرزندان را تشخیص می‌دهد و دیگران باید نظرش را بپذیرند. پدر در کارهای خصوصی اعضای خانواده دخالت می‌کند. زمان کار، گردش و تفریح، استراحت و خواب، تحصیل و ... افراد را او معین می‌کند.^{۲۶}

والدین در این خانواده‌ها، با تشخیص خود قواعدی متناسب با سن فرزندان بر آنها تحمیل می‌کنند. برای مثال، سخت‌گیری در سروصدا هنگام بازی، پاکیزگی، نوع بازی و اسباب بازی، نحوه پوشش و ... اساساً در همه امور فرزندان دخالت کرده و آنها را تحت فشار قرار می‌دهند. نه تنها در کلیات، بلکه در جزئیات همه امور را تحت امریت خود در می‌آورند. خطوط کلی رفتار خانواده سخت‌گیر عبارتند از:

- قوانین‌شان به صورت انعطاف ناپذیر تحمیل می‌شود، بدون آنکه توضیح داده شود؛

- خشم و نارضایتی خود را آشکار نموده و رفتار بد را بر نتافته و به تنبیه کودک می‌پردازند؛

- امیال و خواست فرزند را در نظر نمی‌گیرند و عقایدش را جویا نمی‌شوند؛

- از نظر انضباطی، خشن و تنبیه‌گر و ابراز محبت و صمیمیت آنها به کودکان در سطح پایین است.^{۲۷}

روشن است که این چنین رفتار و قوانین حاکم بر خانواده، مثل هر رفتار دیگری، به دنبال خود پیامدهایی دارد. به یقین این گونه پیامدها را غالب افراد و خانواده‌های سخت‌گیر بر نمی‌تابند، هیچ‌گاه

خواستار پدیداری آن در محیط خانه و خانواده خود نیستند. اما با این وجود، این اتفاق خواهد افتاد. برخی از این پیامدها عبارت‌اند از:

- پرخاشگری در رفتار و عدم ثبات عاطفی، عدم استقلال و احساس ناامنی شدید و اضطراب؛^{۲۸}

- عدم شرکت فرزندان در کارهای گروهی و مسئولیت‌گریزی در زندگی اجتماعی؛^{۲۹}

- عدم آرامش فکری و تزلزل در شخصیت و گرایش به انحرافات اخلاقی و اجتماعی؛^{۳۰}

- عدم خلاقیت و نوآوری در رفتارها و فعالیت‌ها؛^{۳۱}

- تعصب کورکورانه و عدم تحمل اندیشه مخالف.^{۳۲}

محققان و اندیشمندان علوم تربیتی تأکید دارند که هرچند ممکن است فرزندان در خانواده‌های سخت‌گیر، در ظاهر مطیع و فرمان‌بردار باشند، ولی در اکثر موارد رفتار آنان توأم با پرخاشگری است. آنها در بین همبازی‌های خود، محبوبیت زیادی به دست نمی‌آورند؛ زیرا برای دیگران احترام قائل نیستند؛ زیرا از والدین خود چنین رفتاری را آموخته‌اند. در محیط خانواده‌های سخت‌گیر، ترس و وحشت بر اعضای خانواده حاکم است. این خود، دو پیامد اساسی دارد: نخست اینکه، فرزندان به‌ویژه پس از رسیدن به دوره نوجوانی، به لحاظ فکری از والدین خود احساس جدایی و بیگانگی می‌کنند. دوم این‌که، در اثر ناامنی پدید آمده، دچار خطاهای گوناگون رفتاری می‌شوند که فرار از خانه یکی از خطاست.^{۳۳}

البته، محدودیت مطلق در خانه، با روش تربیتی سخت‌گیرانه، نه تنها موجب قانونمند شدن و در خانواده مذهبی، موجب متدین شدن فرزندان نمی‌شود، بلکه موجب شکسته شدن و از بین رفتن روحیه خلاقیت و مانع بروز و ظهور استعدادها می‌شوند؛ زیرا در این خانواده‌ها به فرزندان اجازه فعالیت‌های نو و شکوفایی استعدادهای‌شان داده نمی‌شود.

۲-۴- شیوه سهل‌گیرانه خانواده

در مقابل خانواده سخت‌گیر، برخی از خانواده‌ها نیز گمان می‌کنند باید فرزندان، به ویژه تا سن هفت سالگی، کاملاً آزاد و رها باشند. این گمان نادرست را به حدیث معروف سه مرحله کردن تربیت فرزندان که تا هفت سالگی امیر است، مستند می‌کنند. البته، این حدیث شریف به این معنا نیست که فرزند را رها کنید، بلکه در مقابل فرمان‌های معقولشان باید سر فرود آورید. به هر حال، در خانواده سهل‌گیر، فرزندان اجازه دارند که به خواسته‌های خود، آن طوری که خود می‌خواهند، دست یابند و آرزوهای خود را بر آورده سازند، شعار این نوع خانواده‌ها این است که، «کسی با کسی کاری نداشته

باشد.» بگذارید هر که هر چه می‌خواهد آزادانه انجام داده و در امور مستقل باشند، تا فرزندان توانایی لازم در جهت خوداتکایی را پیدا کنند.

در چنین خانواده‌هایی تمایلات، محور اصلی و مشخص کننده همه فعالیت‌های والدین و فرزندان است. والدینی که طرفدار آزادی مطلق در خانواده هستند، معتقدند که تمایلات فرزندان، حاکم بر رفتار آنهاست.^{۳۴}

از ویژگی‌های دیگر این شیوه تربیتی، بی‌توجهی به آموزش رفتارهای اجتماعی است. در این گونه خانواده‌ها، به طور کلی قوانین بسیار محدودی وجود دارد. افراد در برابر اجرای قوانین و آداب و رسوم اجتماعی، چندان تقیدی ندارند. در این نوع خانواده، به تعداد فرزندان و افراد خانواده، نظر و عقیده وجود دارد. حتی در موارد جزئی، مثل غذا خوردن، قانون خاص وجود ندارد. هر یک از اعضا، بر اساس قوانین حاکم بر تمایلات خود، شیوه غذا خوردن خود را انتخاب می‌کند.

برخی از خطوط کلی رفتار والدین سهل‌گیر عبارتند از:

- قوانین را به وضوح ابلاغ نکرده و در اجرای آن نیز مصمم نیستند؛

- مقررات انضباطی هم‌سان در خانواده وجود ندارد؛

- توقع یا تقاضای ناچیزی برای رفتار مستقل و رشد یافته دارند؛

- رفتار بد فرزندان را نادیده گرفته و تسلیم قهر و گریه و سرزنش کودک می‌شوند؛

- خشم و عصبانیت خود را پنهان نکرده و کم‌تر سخت‌گیری می‌کنند.^{۳۵}

بسیار مشاهده شده که والدین سهل‌گیر ادعان دارند با اینکه در شیوه تربیتی سخت‌گیر نبودند و فرزندان را آزاد گذاشته‌اند، اما نتوانسته‌اند نتیجه مطلوب اجتماعی شدن فرزندان را به دست آورند. سر مطلب

در این است که خطوط کلی رفتار خانواده سهل‌گیر، برخی پیامدهای ذیل را در به دنبال دارد:

- هرج و مرج در روابط اعضای خانواده حاکم می‌گردد؛^{۳۶}

- فرزندان بی‌بند و بار، لابلایی، سهل‌انگار، خود خواه و بی‌هدف هستند؛^{۳۷}

- عدم استقلال فکری و عملی، تزلزل روحی و شخصیتی در فرزندان؛^{۳۸}

- ناهنجاری در تعاملات فردی و اجتماعی و نزاع و درگیری با دیگران و عدم توانمندی حل مشکلات؛^{۳۹}

- کنترل ناپذیری و تمایل به انحرافات اخلاقی و اجتماعی.^{۴۰}

از آنجایی که والدین در این شیوه تربیتی، همواره در تلاش برای تأمین همه خواسته‌های فرزندان خود هستند، فرزندان تلاش و سختی کار را درک نکرده و در نتیجه، از پس کارهای شخصی خود

برنخواهند آمد. از سوی دیگر، به سبب استفاده نکردن از استعداد های بالقوه خود، معمولاً سست‌عنصر و بی‌اراده و حداقل کم‌اراده بوده، جرأت مقابله با مشکلات غیر قابل پیش‌بینی در زندگی را نداشته، به تدریج احساس کمتری به فرزندان، که باید مردان و زنان آینده‌ساز جامعه باشند، چیره می‌شود. این امر، خود منشأ بسیاری از مشکلات و اختلالات روحی - روانی و رفتاری دیگر می‌شود.^{۴۱}

۳-۴- شیوه مقتدرانه خانواده

منظور از خانواده مقتدر، خانواده‌ای است که کودک را به شیوه‌ای، که در نظر او اطمینان‌بخش و قاطع است، آزاد می‌گذارد. در چنین خانواده‌ای فرزند به استقلال و آزادی فکری تشویق می‌شود. در حالی که، نوعی محدودیت و کنترل از سوی والدین نیز بر آنها اعمال می‌گردد. در این خانواده، اظهار نظر، صحبت با کودک و ارتباط کلامی وسیعی در تبادل کودک - والدین وجود دارد. گرمی و صمیمیت، اساس برقراری ارتباط است و به شیوه‌ای منطقی و عقلانی اظهار می‌شود.^{۴۲} در این شیوه تربیتی، هر یک از اعضای خانواده، به تناسب امکان و توان خود، در تعیین و انتخاب اهداف و تلاش برای دستیابی آن اهداف شرکت دارند.

در خانواده مقتدر، انضباط همراه با رفتار خودمختارانه است. والدین هرگاه کودک را از چیزی منع کنند، یا از وی انتظاری خاص داشته باشند، موضوع را برای او به خوبی تبیین کرده، دلیل آن را ارائه می‌دهند. در این حال، اگر فرزندان در کارهای خود کوتاهی کنند، یا بر خلاف آنچه از سوی خانواده تعیین شده، عملی انجام دهند، تمام اعضای خانواده در تعیین مجازات او شرکت می‌کنند. برای تعیین مجازات نیز به مقرراتی استناد می‌شود که از قبل در این باره وضع شده است.

برای جلوگیری از ارتکاب رفتارهای نابهنجار از سوی فرزندان، والدین در هر مورد می‌کوشند که فرزندان را متوجه آثار اعمال خود سازند و به آنها کمک می‌کنند تا خود، رفتار و امور خود را اداره کنند. بنابراین، برای اجرای انضباط در خانه و اجتماع، خودکنترلی، جانشین دیگرکنترلی می‌شود.^{۴۳}

روش زندگی این خانواده، بر اساس مشورت و پیروی از مبنای عقلی و مصلحت‌اندیشی انتخاب می‌شود. در این شیوه، نه محدودیت مطلق سایه افکنده و نه دچار معضل آزادی مطلق، است، بلکه معیار رابطه والد - فرزند، آزادی نسبی و متعادل و همچنین انضباط هدایت شده‌ای خواهد بود که فرصت کافی برای اظهار نظر به فرزندان می‌دهد تا خواسته‌ها و مشکلات خود را با والدین در میان گذارند.^{۴۴}

به اجمال، می‌توان اساس آموزش و پرورش در خانواده مقتدر را به ترتیب زیر بیان کرد:

نتیجه گیری

بی تردید، آرامش و آسایش از خواسته‌های مهم و اساسی آدمی است که دست به گزینش زندگی جمعی می‌زند. هر چند بشر برای رسیدن به این مهم، پیشرفت‌های فنی و سازمانی فراوانی داشته است. اما همچنان در حل معضلی به نام ناهنجاری و رفتارهای انحرافی در جامعه در مانده است. با وجود همه وسایل و عوامل کنترلی، روز به روز بر آمار کجروی‌های اجتماعی افزوده شده و آدمیان همچنان در حسرت آرامش دلخواه و مطلوب روزگار سر می‌کنند.

البته تحقیقات و تلاش‌های علمی فراوانی صورت گرفته است تا این معضل جهانی را حل کنند، اما آنچه که همگان بر آن اتفاق نظر دارند این است که، غالب این انحرافات در اثر جهل و عدم آگاهی است و تنها راه حل آن نیز آگاهی بخشی به دو شیوه جامعه‌پذیری و فرهنگ‌پذیری است. البته شیوه دوم، کاراتر و مفیدتر است. هر چند در جوامع غربی، شیوه فرهنگ‌پذیری ممکن نیست و یا اجرای آن بسیار سخت است؛ زیرا تنها عامل آن خانواده است که امروزه اقتدار خود را از دست داده است.

در این تحقیق، نشان داده شد خانواده بیش هر عامل دیگری، توان حل معضل انحرافات را دارد. او یگانه عاملی است که می‌تواند جامعه را از انحرافات نجات داده، تا حدود زیادی این معضل را حل کند. اگر در شیوه تربیتی‌اش دو شیوه سخت‌گیرانه و یا سهل‌گیرانه را در پیش گیرد، جامعه شاهد ناهنجاری‌های فراوانی خواهد شد که دستگاه‌های کنترل رسمی در جامعه توان مقابله با آن را ندارند. اما اگر خانواده به شیوه مقتدرانه روی آورد، فرزندان فرهنگی‌پذیر تحویل جامعه می‌دهد که تقلیل آمار جرم و کجروی یکی از پیامدهای آن است.

- همه اعضای خانواده، محترم و صلاحیت اظهار نظر درباره مسائل مربوط به خود را دارند؛
- تمام افراد خانواده حق دخالت در تصمیمات خانوادگی داشته و مطابق مصالح جمع اهداف و روش را معین می‌کنند؛

- روش عقلایی در همه امور زندگی خانواده وجود دارد و رفتار هم بر پایه همیاری است؛
- قوانین مشخص وجود داشته و به روشنی به همه اعضا ابلاغ و با جدیت اجرا می‌گردد؛
- از رفتار سازنده کودک حمایت شده و عقاید او را جویا و خواسته‌های معقول وی را در نظر گرفته و راه رسیدن آن به کودک نشان داده می‌شود؛

- با کودک ناهمنوا مقابله و تسلیم قهر او نشده و در پاسخ به رفتار بد کودک، نارضایتی نشان می‌دهند؛
- در صورت ارتکاب رفتار نابهنجار، همه اعضای خانواده در تعیین مجازات دخالت می‌کنند و رأی می‌دهند؛

- در برابر فرزندان، مهربان، درگیر و پاسخگو بوده و رفتاری مستقل، رشد یافته و مناسب با سن کودک را از او توقع دارند.^{۴۵}

شیوه مقتدرانه همچون سایر شیوه‌ها، آثاری از جمله موارد ذیل را به همراه دارد:

- غالب فرزندان چنین خانواده‌هایی، خویشان‌دار و دارای اعتماد به نفس هستند؛

- افرادی پرنرژی و سرزنده، در عین حال قابل کنترل و رام شدنی هستند؛

- با بزرگسالان همکاری و با همسالان رفتار مناسب و رابطه دوستانه دارند؛

- با فشار روانی به خوبی مقابله کرده و به موقعیت‌های تازه علاقمند و از خود کنجکاو نشان می‌دهند؛

- دوراندیش و هدف‌گرا بوده و احساس می‌کنند رو به پیشرفت هستند.^{۴۶}

با اندک تأمل در شیوه‌های یاد شده، مشخص می‌شود که تنها شیوه پسندیده، که پیامدهای مثبت آن جامعه را نیز از مواهب و رهاورد مفیدش بهره‌مند می‌کند، شیوه مقتدرانه است. از نظر اسلام و در منطق روایات نیز خانواده، نه حق دارد روش استبداد و سخت‌گیرانه را پیشه کند و نه اجازه سهل‌انگاری در امور و شئون زندگی خود و فرزندان را دارد. نه تنها اجازه سخت‌گیری نمی‌دهد، بلکه حتی حق نفرین کردن فرزندان خود را نیز ندارد؛ زیرا هر کسی فرزندش را نفرین کند، فقیر می‌شود.^{۴۷} و یا هر کس فرزندش را محبت نکند، ملعون است. در مقابل، هر کس فرزندش را ببوسد، خدا عمل نیک برای او می‌نویسد.^{۴۸} در عین حال، در روایات آمده است که جوانان خود را هر چه سریع‌تر با احادیث و فرهنگ اهل بیت آشنا کنید و در این راه سخت‌گیر باشید.^{۴۹} در حقیقت، شیوه اقتدار و خانواده مقتدر، هم مورد تأیید عقل است و هم نقل بر آن تأکید می‌کند.

پی نوشت ها

۳۲. محمود منصور، احساس کهنتری، ص ۲۱۰.
۳۳. رضا مهکام، خانه‌گریزی دختران، ص ۹.
۳۴. علی شریعتمداری، روانشناسی تربیت، ص ۲۱۵.
۳۵. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، روان‌شناسی رشد، ج ۲، ص ۸۷۸.
۳۶. پاول هنری ماسن و دیگران، رشد و شخصیت کودک، ترجمه مهشید پاسایی، ص ۴۴۶.
۳۷. علی شریعتمداری، روانشناسی تربیت، ص ۲۱۵.
۳۸. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، روان‌شناسی رشد، ج ۲، ص ۸۷۱.
۳۹. علی اکبر شعاری‌نژاد، روان‌شناسی رشد، ص ۴۸۲.
۴۰. محمدرضا احمدی، «فرزندسالاری» در کتاب زنان، شماره ۱۵، ص ۱۸.
۴۱. پریخ دادستان، روانشناسی مرتضی تحولی از کودکی تا بزرگسالی، ص ۹۷.
۴۲. همان.
۴۳. علی شریعتمداری، روانشناسی تربیت، ص ۲۱۲-۲۱۵.
۴۴. محمدرضا احمدی، «فرزندسالاری» در کتاب زنان، شماره ۱۵، ص ۱۹.
۴۵. گروه روانشناسی موسسه امام خمینی، تقویت نظام خانواده و آسیب‌شناسی آن، ص ۳۸۸.
۴۶. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، روان‌شناسی رشد، ج ۲، ص ۸۷۹.
۴۷. علامه محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۰۵.
۴۸. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۹۶.
۴۹. همان، ص ۱۹۴.

۱. احمد هومن، زندان و زندانی‌ها، ص ۳.
۲. علی اکبر ترابی، مبانی جامعه‌شناسی، ص ۲.
۳. شمس‌الله مریجی، جامعه‌شناسی در عرصه تبلیغ دینی، ص ۲۰۶.
۴. همان.
۵. محمدتقی مصباح یزدی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، ص ۱۹۰.
۶. رک: هانری لوی برون، جامعه‌شناسی حقوق، ترجمه حسن حبیبی، ص ۳۹.
۷. امیل دورکیم، درباره تقسیم کار اجتماعی، ترجمه باقر پرهام، ص ۸۵.
۸. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص ۱۱۶.
۹. تاج زمان دانش، مجرم کیست، جرم شناسی چیست، ص ۸.
۱۰. ابونصر فارابی، اندیشه‌های اهل مدینه، ص ۲۲۹.

11. Socialization.

۱۲. بروس کوئن، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه و اقتباس غلامعباس توسلی، رضا فاضل زرنندی، ص ۱۲۶.

13. Acculturation.

۱۴. آگ برن و نیم کف، زمینه جامعه‌شناسی، ص ۱۷۱.
۱۵. شمس‌الله مریجی، جامعه‌شناسی در عرصه تبلیغ دینی، ص ۱۴۹.
۱۶. سیدمحمد نجفی یزدی، ازدواج و روابط زن و مرد، ص ۱۳۴.
۱۷. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۳.
۱۸. شمس‌الله مریجی، جامعه‌شناسی در عرصه تبلیغ دینی، ص ۱۵۲.
۱۹. حسین هراتی، خانواده و تربیت فرزند، «مجموعه سخنرانی‌ها»، ص ۱۱۰.
۲۰. همان.
۲۱. عبدالله جوادی آملی، شریعت در آینه معرفت، ص ۱۵۳.
۲۲. حسین هراتی، خانواده و تربیت فرزند، «مجموعه سخنرانی‌ها»، ص ۱۱۰.
۲۳. شمس‌الله مریجی، عوامل موثر در انحراف از ارزش‌ها، ص ۱۰۱.
۲۴. حسین هراتی، خانواده و تربیت فرزند، «مجموعه سخنرانی‌ها»، ص ۱۱۰.
۲۵. گروه روانشناسی موسسه امام خمینی، تقویت نظام خانواده و آسیب‌شناسی آن، ص ۳۷۹.
۲۶. علی شریعتمداری، روانشناسی تربیت، ص ۲۱۶.
۲۷. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، روان‌شناسی رشد، ج ۲، ص ۸۷۸.
۲۸. حسن احدی و شکوه السادات بنی جمال، روانشناسی رشد، ص ۷۰.
۲۹. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، روان‌شناسی رشد، ج ۲، ص ۸۷۵.
۳۰. حسن احدی و شکوه السادات بنی جمال، روانشناسی رشد، ص ۷۰.
۳۱. علی قائمی، حدود آزادی در تربیت، ص ۸۰.

منابع

- اتکینسون، ریچارد و ارنست هیلگارد، *زمینه روان‌شناسی*، ترجمه گروهی، چاپ ششم، تهران، رشد، ۱۳۷۱.
- احمدی، حسن و شکوه السادات بنی جمال، *روانشناسی رشد*، چاپ سوم، تهران، بنیاد، ۱۳۷۴.
- احمدی، محمدرضا، «فرزندسالاری»، *کتاب زنان*، شماره ۱۵، بهار ۱۳۸۱، ص ۱۴-۲۷.
- برن، آگ و نیم کف، *زمینه جامعه‌شناسی*، ترجمه ایرج آریان‌پور، چاپ سوم، تهران، گسترده، ۱۳۸۰.
- پریخ، دادستان، *روانشناسی مرتضی تحولی از کودکی تا بزرگسالی*، چاپ اول، تهران، سمت، ۱۳۶۶.
- ترابی، علی اکبر، *مبانی جامعه‌شناسی*، چاپ اول، تهران، اقبال، ۱۳۵۳.
- جوادی آملی، عبدالله، *شریعت در آینه معرفت*، چاپ اول، قم، نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۷۲.
- حسینی دهشیر، افضل السادات، *نگرشی به تربیت اخلاقی از دیدگاه اسلام*، چاپ اول، قم، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰.
- دانش، تاج زمان، *مجرم کیست، جرم شناسی چیست*، چاپ اول، تهران، موسسه کیهان، ۱۳۶۹.
- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، *روانشناسی رشد*، چاپ اول، تهران، سمت، ۱۳۷۲.
- دورکیم، امیل، *درباره تقسیم کار اجتماعی*، ترجمه باقر پرهام، چاپ اول، بابل، کتابسرای بابل، ۱۳۶۹.
- شریعتمداری، علی، *روانشناسی تربیت*، چاپ دوم، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۷.
- شعاری‌نژاد، علی اکبر، *روانشناسی رشد*، چاپ اول، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۲.
- شیخ حر عاملی، محمد، *وسایل الشیعه*، چاپ ششم، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۶۲.
- علی، قائمی، *حدود آزادی در تربیت*، چاپ اول، تهران، سازمان انجمن اولیا و مربیان جمهوری اسلامی، ۱۳۷۹.
- فارابی، ابونصر، *اندیشه‌های اهل مدینه*، ترجمه دکتر سعید جعفر سجادی، چاپ اول، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۱.
- قمی، شیخ عباس، *مفاتیح الجنان*، چاپ اول، قم، آیین دانش، ۱۳۸۷.
- کوئن، بروس، *مبانی جامعه‌شناسی*، ترجمه و اقتباس غلامعباس توسلی، رضا فاضل زرنندی، چاپ پنجم، تهران، سمت، ۱۳۷۲.
- گروه روانشناسی موسسه امام خمینی، *تقویت نظام خانواده و آسیب‌شناسی آن*، چاپ اول، قم، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۶.
- ماسن، پاول هنری و دیگران، *رشد و شخصیت کودک*، ترجمه مهشید پاسایی، چاپ دوم، تهران، مرکز، ۱۳۸۰.
- مجلسی، علامه محمدباقر، *بحارالانوار*، چاپ سوم، بیروت، موسسه الوفاء، ۱۴۱۰ ق.
- محمدی ری‌شهری، محمد، *میزان الحکمه*، چاپ اول، تهران، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۶۳.
- میریچی، شمس‌الله، *جامعه‌شناسی در عرصه تبلیغ دینی*، چاپ اول، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۹.
- ، *عوامل موثر در انحراف از ارزش‌ها*، چاپ دوم، قم، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۷.
- مصباح یزدی، محمدتقی، *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن*، چاپ دوم، قم، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲.
- منصور، محمود، *احساس کهنتری*، چاپ اول، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.
- مهکام، رضا، *خانه‌گزینی دختران*، چاپ اول، قم، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۳.